

چند راه حل به جای یکی!

حسنا خیلی حوصله‌اش سر رفته بود. از صبح نقاشی کشیده بود، با گوشی مامان کمی بازی کرده بود، با بلوک‌های خانه‌سازی بازی کرده بود و حتی معلم عروسک‌هایش هم شده بود. چشم حسنا که به گوشی تلفن مامان افتاد، فکر بازی جدید روی گوشی، باعث شد تا دلش حسابی قیلی ویلی برود.



یادته قرار شد هر وقت مشکلی داشتیم به جای یک راه حل، دنبال چند تا راه حل باشیم؟

بله یادمه مامان.

خب؟

حسنا گوشی را برداشت و پیش مامان رفت. می‌خواست از مامان اجازه بگیرد تا دوباره بازی کند. مامان اما قبل از اینکه حسنا حرفی بزند، داستان را فهمید.

حوصله‌ات سر رفته و دنبال یه راهی که سرگرم بشی؟

ا... مامان از کجا فهمیدین؟

